

حسن حسین‌زاده شانه‌چی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

نقش خاندان بنی عامر در تاریخ اندلس

چکیده

در تاریخ اندلس شخصیت‌ها و خاندان‌های نامداری وجود داشتند که در سرنوشت این سرزمین تأثیرهای متفاوتی از خود به جای گذاشتند. یکی از این خاندان‌ها، بنی عامر هستند که در نیمه‌ی دوم قرن چهارم، هنگامی که دولت امویان یک دوره اقتدار و عظمت را پشت سر گذاشته بود به گونه‌ای جدی در صحنه‌ی سیاست ظاهر شدند و به زودی زمام امور را در این کشور به دست گرفتند. سه تن از این خاندان در منصب حجابت به مدت بیش از سه دهه، حکمرانان مطلق اندلس بودند در حالی که خلیفه‌ی اموی تحت اختناق آنان هیچ دخالتی در اداره‌ی کشور نداشت. اما عوامل گوناگونی این اقتدار را به انحطاط بدل ساخت که از آن جمله می‌توان استبداد رای در سیاست داخلی، بی‌پروایی در سیاست خارجی و نادیده انگاشتن قدرت عناصر اصلی حکومت را برشمرد. با این حال عامریان و برخی وابستگان آن‌ها پس از ناپودی قدرت سیاسی‌شان در حکومت مرکزی توانستند چند صباحی به صورت ملوک الطوائفی بر برخی نواحی اندلس امارت داشته باشند که به سبب ضعف سیاسی و نظامی‌شان به زودی در امارت‌های قدرتمندتر استحاله شدند.

واژگان کلیدی:

اندلس، بنی عامر، حجابت، ملوک الطوائف

مقدمه

بنی‌عامر یکی از خاندان‌های عرب یمانی در اندلس بودند که هم‌زمان با فتح این سرزمین به دست مسلمانان به آن راه یافتند. نسب ایشان از طریق حمیر و کهلان به قحطان می‌رسید (ابن حزم، جمهره انساب العرب، ۴۸۵) جد بزرگ ایشان عبدالملک معافری از جمله مجاهدانی بود که همراه طارق بن زیاد وارد اندلس شدند و در فتح آن نقش مؤثری داشت او در جزیره الخضراء و در شهر طرش سکنی گزید و خاندانش بزرگان و زعمای این دیار گردیدند. (ابن عذاری، ۲۵۷/۲؛ ابن سعید، ۱۹۴/۱) فرزندان عبدالملک به تدریج در قرطبه نزد امیران مروانی منزلتی پیدا کردند از جمله ابو عامر محمد بن ولید که بنی‌عامر به او منسوب هستند و پسرش عامر که بر برخی اعمال اندلس امارت یافت و در قرطبه درگذشت. (ابن عذاری، ۲۵۷/۲) در زمان خلافت هشام المؤید (۳۶۶-۳۹۹ق) سه تن از این خاندان به مقام حجابت رسیدند و با کوتاه کردن دست خلیفه از امور سیاسی و مملکتی، قدرت را در اندلس به دست گرفتند. بازماندگان ایشان در عهد ملوک الطوائفی تا چند دهه در نواحی شرقی امارت داشتند.

عامریان در منصب حجابت

منصب حجابت در ساختار اداری و تشکیلات حکومتی اندلس، مقامی بالا مرتبه بود و پس از امیر یا خلیفه در رتبه‌ی اول قرار داشت و تقریباً معادل وزارت در دربار سرزمین‌های شرقی جهان اسلام به‌شمار می‌رفت. در دوره‌ی حاکمیت امویان اندلس، شخصیت‌های ممتاز و مشهور به این مقام منصوب شدند که افراد خاندان عامری از هم پرآوازه تر بوده‌اند. از این خاندان سه نفر به ترتیب به منصب حجابت رسیدند که دوره‌ی رهبری برخی طولانی تر و بعضی کوتاه تر بود و عملکرد و فعالیت‌های آن‌ها به طور خلاصه در زیر بررسی می‌شود:

۱- المنصور محمد بن ابی‌عامر

از آغاز تا حجابت: ابو عامر محمد بن ابی حفص عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عامر بن ابی عامر محمد بن ولید بن یزید بن عبدالملک معافری (ابن حزم، جمهره انساب

العرب، ۴۱۸؛ ابن سعید، ۱۹۴/۱؛ ابن عذاری، ۲۵۱/۲) در سال ۳۲۷ هجری در ایام خلافت عبدالرحمن الناصر (۳۰۰-۳۵۰ق) به دنیا آمد. پدر او را مردی دیندار و اهل تقوی توصیف کرده‌اند که از امرا دوری می‌جست و به انجام فرایض دینی پای‌بند بود. وی در طول عمر خویش به فراگیری احادیث و استماع آن‌ها از اساتید مختلف پرداخت و گویا به این منظور سفر ایبی نیز به سرزمین‌های دیگر اسلامی داشت. تاریخ درگذشت او به درستی معلوم نیست ولی ظاهراً در اواخر عهد خلیفه الناصر و به هنگام بازگشت از سفر حج در شهر طرابلس - غرب - یا رقاده واقع شد و بدن او را در همان جا به خاک سپردند. (ابن عذاری، ۲۵۷/۲؛ ابن ابار، الحله السیراء، ۲۷۵/۱؛ و ابن ابار، التکمله، ۴۳۷/۱) محمد در جوانی برای تحصیل علوم از زادگاهش طرش به قرطبه که مرکز علم بود نقل مکان کرد و در آن جا به فراگیری حدیث و ادب و لغت پرداخت. (ضبی، ۱۱۴؛ ابن سعید، ۱۹۸/۱؛ ابن بسام، ۴۳/۱ و ابن عذاری، ۲۴۹/۲)

او در همین حال به کار عریضه نویسی اشتغال داشت و در دکانی در کنار قصر خلیفه المستنصر (۳۵۰-۳۶۶ق) عریضه‌های مردم را برای خلیفه می‌نوشت. (تلمسانی، ۳۷۶/۱؛ ابن بسام، ۴۳/۱) او به زودی به قصر خلیفه راه یافت و در سال ۳۵۶ هجری، با وساطت جعفر بن عثمان مصحفی - حاجب خلیفه المستنصر - به‌عنوان وکیل عبدالرحمن، فرزند خردسال خلیفه به خدمت وی و مادرش - سیده صبح - در آمد و از این مسیر ترقی را با سرعت پیمود. پس از چندی نظارت بر دارالسکه به او سپرده شد و در آغاز سال ۳۵۸ هجری، منصب خطه المواریث نیز به آن افزوده و در پایان همین سال به قضاوت کوره اشبیلیه و لبله و توابع آن گمارده شد. در سال ۳۵۹ هجری، خلیفه المستنصر او را وکیل فرزند دیگرش هشام قرار داد. (ابن عذاری، ۲۵۱/۲) محمد به منظور پیشرفت در موقعیت خود، برای خدمت به ملکه و فرزندش هشام و جلب توجه وی همه تلاشش را به کار بست و با صرف مخارج بسیار و ارسال هدایای نفیس توانست محبت و توجه او را جلب کند و بر خواست و اراده‌ی او سلطه یابد چنان که المستنصر با توصیه ملکه مناصب دیگری مانند قضاوت استان المریه و جمع‌آوری زکات را به او سپرد. (ابن بسام، ۴۳/۱؛ تلمسانی، ۳۷۶/۱)

در سال ۳۶۰ هجری او به عنوان نماینده‌ی خلیفه به استقبال امرای زناته رفت که برای دیدار با المستنصر به‌اندلس آمده بودند (ابن عذاری، ۳۷۵/۲) و در سال بعد المستنصر

او را به ریاست شرطه قرطبه گمارد و پس از چندی او را قاضی القضاة و مسؤول امانات مغرب (مراکش) گردانید و به عاملان خود فرمان داد که بدون نظر او به کاری نکنند. محمد بن ابی‌عمر در حالی که سعی می‌کرد خود را بیش از پیش به جعفر مصحفی حاجب نزدیک کند و اعتماد او را جلب کند، با انجام خواسته‌ها و دستورات المستنصر در مغرب تقرب بیشتری نزد او یافت (ابن عذاری، ۲۵۸/۲؛ تلمسانی، ۸۷/۴) و المستنصر تا زمان مرگش مسؤولیت‌های مهم‌تری را به وی واگذار کرد. محمد در سال ۳۶۵ هجری مأمور شد تا برای هشام - پسر خلیفه - بیعت بگیرد (ابن عذاری، ۲۵۹/۲) و سپس کار احداث قصری در غرب قرطبه به وی واگذار شد که المستنصر قصد داشت دارالملک را به آن جا انتقال دهد. این کار به سبب مرگ خلیفه در ۳۶۶ هجری به انجام نرسید و ابن ابی‌عمر بعدها به جای آن در شرق قرطبه، کاخ الزاهره را بنا کرد. (همو، ۲۸۵/۲) المستنصر در روزهای آخر عمر خود و در حال بیماری، ابن ابی‌عمر را مسؤول رسیدگی به خانواده و خدمتکارانش کرد (همو، ۲۵۱/۲) و این آخرین مسؤولیت محمد بن ابی‌عمر موقعیت بسیاری خوبی برای پیشرفت سیاسی او محسوب می‌گردید.

با مرگ خلیفه المستنصر اوضاع سیاسی اندلس دگرگون شد. جانشین او هشام المؤید خردسال بود و این امر بهانه‌ای برای مطرح کردن ادعای خلافت به دست دیگران می‌داد. یکی از این افراد مغیره برادر المستنصر بود که با حمایت غلامان صقلی دست به شورش زد. این شورش اگرچه اختلالی در اوضاع سیاسی اندلس بود ولی زمینه را برای ترقی سیاسی محمد بن ابی‌عمر فراهم ساخت. او به دستور جعفر مصحفی حاجب به سرکوب مغیره رفته و او را به قتل رساند ولی چنان وانمود کرد که خودکشی کرده است (ابن عذاری، ۲۶۱/۲) این کار موجب جلب اعتماد بیشتر حاجب گردید چنان که بار دیگر او را مأمور بیعت گرفتن برای خلیفه هشام المؤید کرد. هم‌چنین هشام المؤید او را به عنوان مشاور خود برگزید. (همو، ۶۳/۲) از این پس محمد بن ابی‌عمر تلاش‌های خود را متمرکز کرد تا جایگاه جعفر مصحفی حاجب را به دست آورد و به این منظور از دو عامل می‌توانست بهره ببرد؛ یکی هدایت نبردهای جهادی با مسیحیان شمال و دیگری اتحاد با دشمنان مصحفی حاجب.

اولین غزوه‌ی محمد بن ابی‌عمر با مسیحیان شمال موقعیت اجتماعی او را ارتقا داد و به همان نسبت از وجاهت مصحفی حاجب کاست. او در رجب ۳۶۶ هجری،

قشتالی‌هایی (کاستیلی‌هایی) را که به قلعه‌های مسلمانان هجوم آورده بودند، دفع کرد و برخی مواضع آنان را ویران ساخت و غنایم بسیاری به همراه آورد (ابن عذاری، ۲۶۴/۲؛ ابن بسام، ۴۵/۴؛ ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۶۸؛ تلمسانی، ۸۶/۲) در همین حال او زمینه‌های همکاری را با یکی از دشمنان حاجب یعنی ابوتمام غالب- که حاکم شهر مدینه السالم و یکی از سرداران بزرگ اندلس بود- فراهم ساخت. او با نفوذ و سلطه‌ی خود بر هشام المؤید سبب شد تا وی منصب ذوالوزارتین و فرماندهی سپاه ثغور را به ابوتمام غالب و فرماندهی سپاه قرطبه را به خود او واگذار کند (ابن عذاری، ۲۶۵/۲؛ تلمسانی، ۸۸/۴) و این امر دست ابن ابی عامر را در نبرد با مسیحیان باز می‌گذاشت چنان که در اواخر همین سال- ۳۶۶ق-، دومین نبرد خود را به همراهی ابوتمام غالب با موفقیت انجام داد. آوردن غنایم فراوان اعتبار او را نزد هشام بیشتر می‌ساخت به گونه‌ای که با سعایت‌های او مصحفی حاجب را از ریاست شرطه و امارت قرطبه عزل کرد و او را به جایش نشانند. (ابن عذاری، ۲۶۵-۲۶۶) پس از یک سال، هنگامی که ابن ابی عامر در سومین نبرد خود به همراه ابوتمام غالب تا شهر شلمنقه^۱ (سالامانکا) پیش رفت هشام المؤید او را در منصب ذوالوزارتین شریک ابوتمام غالب گردانید و اندکی بعد با عزل مصحفی حاجب مقام حجابت را به وی واگذار کرد. (ابن عذاری، ۲۶۸/۲؛ فتح بن خاقان، ۴-۸؛ ابن بسام، ۵۳/۱؛ تلمسانی، ۱۲۴/۲)

در مقام حجابت: بدین ترتیب ابن ابی عامر در مدتی کوتاه به بالاترین منصب اداری- پس از خلافت- در اندلس دست یافت و تمامی امور را در اختیار گرفت. او که خواهان قدرت مطلق در اندلس بود به زودی دست هشام المؤید را از اداره‌ی امور کوتاه و از دخالت وی در مسائل حکومتی جلوگیری کرد. او هشام را در قصرش محبوس ساخت و نگهبانان و جاسوسانی بر وی گمارد و از رسیدن اخبار مملکت به وی جلوگیری کرد. هم‌چنین شایع کرد که خلیفه کارها را به وی سپرده و خود به سبب اشتغال به عبادت از اداره‌ی امور کناره‌گیری کرده است. محمد بن ابی عامر به منظور سلطه‌ی کامل بر اداره‌ی امور در صدد انتقال مرکز حکومت برآمد. او در سال ۳۶۸ هجری به بنای کاخ الزاهره اقدام کرد که پس از اتمام آن در سال ۳۷۰ هجری، تشکیلات اداری یعنی

^۱ -salamanca

دیوان‌ها و بیت المال را به آن جا منتقل کرد و به کارگزاران ولایت‌ها فرمان داد تا مالیات‌ها را به آن جا ارسال کنند. او همچنین با اقطاع زمین‌هایی در اطراف مدینه الزاهره به امیران و وزیران آنان را واداشت تا به دارالملک جدید نقل مکان کنند (ابن عذاری، ۲۷۶-۲۷۸)

اقدام دیگر ابن ابی عامر از میان برداشتن رقیبان سیاسی و افراد بانفوذی بود که می‌توانستند برای او مزاحمت ایجاد کنند و مهم‌ترین آنان دوست و همراه دیرین او ابوتمام غالب بود. او نخست با کمک امیر مغرب- جعفر بن علی بن حمدون معروف به ابن اندلسی- ابوتمام غالب را در نبردی شکست داد و به قتل رساند و سپس با تدبیر حيله ای و با کمک سرداری دیگر ابن اندلسی را از سر راه خود برداشت و امیر مذکور را نیز کشت و خود به تنهایی در رأس امور باقی ماند. (همو، ۲۷۹/۲)

محمد بن ابی عامر در ۳۷۱ هجری، پس از چهارمین نبرد خود با مسیحیان شمال که تا شهر سموره (مرکز کاستیل) پیش رفت از جانب خلیفه لقب المنصور را دریافت کرد و مقرر شد که نام او در خطبه در کنار نام هشام المؤید ذکر و بر سکه‌ها ضرب و بر طرازها نوشته شود. او از این پس مهر خلیفه را از نامه حذف کرد و نامه‌ها را فقط با مهر، ممه‌ور می‌ساخت. (ابن ابی زرع، ۱۱۶؛ ابن عذاری، ۲۷۹/۲) المنصور از این پس تلاش خود را بر نبرد با مسیحیان و سرکوب مخالفان خود متمرکز کرد و تا سال ۳۸۰ هجری، حدود چهل جنگ دیگر را ترتیب داد و در ضمن آن‌ها شماری از مخالفانش را نیز از میان برداشت از جمله پسرش عبدالله که پس از اختلاف با پدر به نزد مسیحیان شمال گریخته بود ولی طی یکی از نبردهای المنصور به دست سپاهیان او کشته شد. (ابن عذاری، ۲۹۳/۲)

المنصور که به سنّ پیری رسیده بود به تدریج زمینه را برای حکمرانی فرزندانش مهیا می‌ساخت. او در سال ۳۸۱ هجری، پسرش عبدالملک را به جانشینی خود تعیین کرد و عنوان حاجبی را به او داد و خود به لقب المنصور اکتفا کرد تا این که در ۳۸۶ هجری، لقب الملک الکریم بر خود نهاد و دستور داد در نامه‌ها فقط نام او را با عنوان سید ذکر کنند. او همچنین مقام وزارت را به پسر دیگرش عبدالرحمن سپرد. (همو، ۲۹۴/۲) سرانجام محمد بن ابی عامر در رمضان سال ۳۹۲ هجری در حالی که عازم نبرد

با مسیحیان شمال بود بر اثر بیماری درگذشت و در مدینه‌السالام دفن شد. (ابن ابار، الحله السیراء، ۱۵۱/۱؛ ابن عذاری، ۳۰۲/۲؛ ابن سعید، ۱۹۷/۲)

المنصور در دوران حکومتش اقتدار و شوکت عظیمی یافت به گونه‌ای که عصر او را همپای عصر عبدالرحمن الناصر دانسته‌اند. او رسوم خلافت را تغییر داد و اصلاحاتی پدید آورد و جلوی فساد داخلی، ناامنی و تخلفات را گرفت. (ابن بسام، ۴۷/۱؛ ابن عذاری، ۲۶۶/۲) ابن ابی عامر ترکیب سپاه اندلس را تغییر داد و اشرافیت و سیادت عرب‌ها را از میان برداشت و بربرها را در سپاه به کار گرفت و دو گروه از غلامان صقلی به نام‌های فتیان را به عنوان گارد ویژه‌ی خود تربیت کرد که به خلفا مشهور بودند. (ابن خلدون، ۱۴۷/۴؛ ابن عذاری، ۲۹۳/۲) او برای آگاهی یافتن از تمام امور در سرزمین‌های مختلف اندلس، شبکه‌ای از خبرچین‌ها به وجود آورد که او را از اخبار نقاط مختلف آگاه سازند. (نباهی، ۸۰)

نبرد با مسیحیان: شهرت و عظمت فراوان محمد بن ابی عامر به سبب نبردهای پیاپی و بیشتر موفقیت‌آمیز او با مسیحیان شمال- کاستیل‌ها- بود که در طی آن‌ها قسمت بزرگی از سرزمین‌های آن‌ها را تصرف کرده و آنان را تحت اختیار خود درآورد و به پرداخت جزیه واداشت. به گونه‌ای که در اواخر عمر او کاستیل‌ها تنها بر باریکه‌ای میان کوهستان شمال و ساحل اقیانوس اطلس استیلا داشتند و وضعیت دشوار آنان موجب شد تا فرستادگانی از دربار روم در قسطنطنیه با هدایا و پیام‌های دوستی به نزد المنصور بیایند تا گشایشی در کار مسیحیان پدید آورند. (ابن ابی دینار، ۱۰۰؛ ابن خلدون، ۲۳۱/۴) بیشتر تاریخ‌نویسان، نبردهای او با مسیحیان شمال را پنجاه و دو و برخی پنجاه و هفت مورد ذکر کرده‌اند (ابن عذاری، ۳۰۱/۲؛ وات، ۹۸) که پیشتر به برخی از آن‌ها اشاره شد. او چند بار به شهر سموره^۱ مرکز جلیقیه^۲ (گالیسیا) حمله کرد و در سال ۳۷۱ هجری، پادشاه آن ردمیر^۳ سوم، را شکست داد و شهر را ویران ساخت (العذری، ۷۷؛ ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۷۶؛ ابن خلدون، ۲۳۱/۴) و بار دیگر در ۳۷۳ هجری این شهر را گشوده و امیری مسلمان بر آن گمارد. (العذری، ۷۹؛ ابن خلدون، ۲۳۱/۴) ردمیر^۴ سوم پادشاه جلیقیه پس

1 . zimora

2 . galicia

3 -rodmir

4 -rodmir

از شکست از المنصور با دیگر امیران مسیحی شمال اندلس، غرسیه^۱ کنت قشتاله (کاستیل) و شانجه^۲ پادشاه بنبلونه متحد شد و به مقابله با وی برآمد ولی در شنت مانکش^۳ شکست خورد و متواری شد. (ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۷۶) المنصور در ۳۷۶ هجری، در بیست و سومین نبرد خود به قطلونیه^۴ لشکر کشید و دژ برشلونه^۵ را که از سال ۳۴۴/ ۹۵۴م تحت حکم بوریل^۶ بود تخریب کرد و فرانسویان را عقب راند و حدود قلمروی خود را تا پشت کوه‌های پیرنه امتداد داد. (ابن عذاری، ۲۹۴/۲؛ امیرعلی، ۴۲۷)

فتح شهرهای شنت بریه^۷ در ۳۸۵ هجری و قوریه^۸ در جلیقیه از دیگر پیشرفت‌های المنصور در مناطق شمالی بود. (ابن خلدون، ۲۰۸/۴؛ ابن عذاری، ۲۹۶/۲؛ تلمسانی، ۴۱۲/۱) او هم‌چنین در نواحی غربی شهر اشبونه^۹ را تصرف کرد و حاکم آن غرسیه^{۱۰} را به قتل رسانید. (ابن خلدون، ۲۳۱/۴) یکی از اقدام‌های جنجال برانگیز المنصور حمله به شهر شنت یاقب^{۱۱} در شمال غربی اسپانیا بود. این شهر که از شهرهای بزرگ منطقه‌ی مسیحی نشین شمال به‌شمار می‌رفت، اهمیت ویژه‌ای برای آنان داشت. به اعتقاد مسیحیان این شهر مدفن یکی از حواریون مسیح به نام یعقوب قدیس بود که نام خود را نیز از نام وی گرفته بود. المنصور در سال ۳۸۹ هجری به این شهر یورش برد و مزار یعقوب قدیس را ویران ساخت و درهای آن را به قرطبه آورد و بر قسمت تازه ساز مسجد نصب کرد. (ابن عذاری، ۲۹۶/۲؛ ابن خلدون، ۲۳۲/۴؛ تلمسانی، ۴۱۵/۱) این اقدام المنصور، خشم مسیحیان را برانگیخت و آنان را به اقدامی جدی علیه مسلمانان واداشت که به صورت اتحاد میان امرای مسیحی جلوه گر شد. نبرد جربیره در سال ۳۹۰ هجری، میان نیروهای متحد مسیحی و سپاه المنصور بزرگ‌ترین نبرد وی به‌شمار می‌رود که در آن مسیحیان باوجود تلاش بسیار شکست خوردند. المنصور سپاه جلیقیان را نابود کرد و قشتالیان را نیز تا

1 -garcia feanandes

2 -sancho abarca

3 -simancas

4 -catalonia

5 -barcelona

6 -boriel

7 - santaberia

8 -curia

9 -lisbon

10 -garsia

11 -santiago

مرکز حکمرانی‌شان در شهر سالم عقب راند. (ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۷۹) از نواحی دیگری که به تصرف سپاهیان المنصور درآمد می‌توان؛ شلمنقه، البه^۱، لیون^۲، حصن صالح، بنبلونه^۳، برغش^۴، لبیط و لک را نام برد. او در شمال شرق تا خلیج بسکایه (باسک) پیش رفت. (ابن عذاری، ۷۷/۲ و ۸۰؛ مونس، رحلة الاندلسیه، ۳۱۷)

سلطه بر مغرب الاقصی: محمد بن ابی عامر اقتدار و نفوذ خود را در خارج از اندلس نیز گسترش داد و طی نبردهایی در مغرب اقصی این سرزمین و بخش‌هایی از غرب آفریقا را تحت فرمان خود درآورد. مغرب الاقصی که به دست بازماندگان ادریسیان اداره می‌شد از زمان خلیفه عبدالرحمن الناصر به تابعیت حکومت اندلس در آمده بود. در سال ۳۷۵ هجری، آخرین امیر این خاندان به نام حسن بن کنون از فرمان امویان سر برتافت و اعلام استقلال کرد. المنصور سپاهی به سرکوب او فرستاد که وی را اسیر کرده و به اندلس آوردند. حسن بن کنون به دستور ابن ابی عامر اعدام شد و حکمرانی ادریسیان بر مغرب الاقصی به طور کامل برچیده شد. (ابن عذاری، ۲۸۱/۲؛ ابی زکریا بن خلدون، ۱۶۹؛ ابن خلدون، ۲۹۲/۶)

المنصور از ابتدای استیلای خود بر اندلس درصدد افزایش سلطه‌ی خود در مغرب نیز بود، بنابراین برخی از قبایل مغربی مانند زناته را تحت نفوذ خود درآورد تا از آنها برای رسیدن به مقاصد خود بهره ببرد. او در حدود سال ۳۶۸ هجری به کمک مردان زناته شهر تلمسان را از عاملان فاطمی در مغرب بازپس گرفت و زیری بن عطیه بزرگ زناتیان را به عنوان عامل خود در مغرب منصوب کرد و به او لقب وزیر داد. (ابن ابی زرع، ۱۰۴) اما پس از مدتی در ۳۸۶ هجری، زیری بن عطیه زناتی به منظور برپایی حکومتی مستقل در مغرب، نام المنصور را از خطبه‌ها حذف کرد و این کار سبب اعزامی سپاهی از اندلس به مغرب گردید. واضح فرماندهی سپاه اندلس کاری از پیش نبرد و المنصور پسر خود عبدالملک را به دفع این شورش روانه کرد. عبدالملک پس از متواری ساختن زیری بن عطیه زناتی، در مسجد قرویین فاس به نام پدرش خطبه خواند. از این زمان تا پایان قدرت عامریان در قرطبه، مغرب تحت فرمان آنان بود و فرماندارانی از اندلس یا

¹ -avila

² -leon

³ -panpelona

⁴ -burgos

مغرب و از قبایل محلی برای آن جا تعیین می‌شدند. آخرین آن‌ها معز بن بادیس زناتی از فرزندان زیری به عطیه بود که از سال ۳۹۱ هجری به مدت بیست سال بر مغرب حکمرانی داشت. (ابن ابی زرع، ۱۰۶ و ۱۰۷؛ سلاوی، ۲۱۱ و ۲۱۶؛ ابی زکریا بن خلدون، ۱۶۹) و همو بود که با استفاده از ضعف حکومت اندلس اعلام استقلال کرد.

اقدام‌های عمرانی: المنصور در زمان حکمرانی خود اقدام‌های عمرانی چندی انجام داد که مهم‌ترین آن‌ها احداث شهر یا قصر الزاهره بود. او به این منظور شمار زیادی از مهندسان و معماران و تجهیزات و وسایل بسیاری را به کار گرفت و پس از دو سال که بخش عمده آن به بهره‌برداری رسید مرکز حکومت را به آن جا انتقال داد. الزاهره شهرکی بزرگ بود که رض آن به رض قرطبه می‌پیوست. (حمیری، ۸۱؛ تلمسانی، ۴۰۸/۱)

شواهد بیان گر این است که ابن ابی عامر در ساخت مساجد همت فراوان داشت و دوران وی دوره‌ی عمران و آبادانی بود، چرا که شمار مساجد ساخته شده در عهد وی قابل توجه است. درباره‌ی تعداد مساجد موجود در شهر قرطبه و نیز در اندلس آمارهای مختلف از دوره‌های متفاوت در دست است. بنا به نقلی تعداد مساجد قرطبه در عهد عبدالرحمن الناصر به هفتصد می‌رسید (رک، آیتی، ۷۶) و بنا به گفته‌ی ابن حیان این تعداد در پایان دوره ابن ابی عامر به یک هزار و ششصد می‌رسید. (مقری، نفع الطیب، ۵۴۰/۱) از جمله اقدام‌های وی در همین زمینه توسعه‌ی مسجد جامع قرطبه است که در زمان عبدالرحمن داخل ساخته شده بود و در دوره‌های پس از آن گسترش یافت. به گمان می‌رسد اقدام‌های ابن ابی عامر آخرین فعالیت‌های بزرگ در این جهت بود. این کار در سال ۳۸۷ هجری، آغاز شد که در جانب شرقی مسجد بناهایی جدید ساخت، زیرا در ناحیه‌ی غربی به سبب پیوستگی به قصر امکان گسترش وجود نداشت. مساحتی معادل مساحت اصلی بنا جهت گسترش مسجد در نظر گرفته شد و به این ترتیب با افزوده شدن هشتاد ذراع، عرض مسجد به سیصد و سی ذراع افزایش یافت (بکری، ۹۰۲/۲؛ history of islamic people:189.brokelman) به این ترتیب مساحت شبستان سقف دار مسجد نسبت به زمان المستنصر یک سوم و صحن مسجد نیز به همین اندازه افزایش یافت. در صحن مسجد که به صحن نارنج معروف بود، حوضی بزرگ از سنگ ساخته شد که دارای چهار قوس بود و بر چهار پایه قرار داشت. (العذری، ۱۲؛ مونس، رحله الاندلس، ۱۰۴) پس از این کار، شمار ستون‌های مسجد هزار و پانصد و هفده و تعداد چلچراغ‌ها دویست

هشتاد عدد بود. (ابن الخطیب، اعمال الاعلام، ۱۰۳) اقدام‌های المنصور پس از استیلای مسیحیان و تبدیل مسجد به کلیسا به طور کامل باقی مانده است و به همان مسجد المنصور شهرت دارد. (عنان، الآثار الاندلسیه، ۱۸ و ۲۸)

از اقدام‌های دیگر المنصور در این زمینه؛ ساخت مسجد جامع شهر الزاهره است که هم‌زمان با احداث این شهر جدید صورت گرفت و در همین ایام به یکی از مراکز آموزشی بدل گردید و استادان بزرگی مانند ابوالعلاء صاعد بن حسین بغدادی لغت دان و نحوی عراقی پس از هجرت به اندلس در آن جا به تدریس پرداخت. المنصور وی را مورد تکریم قرار داد و درخواست کرد در این مسجد به تدریس بپردازد و او کتاب خود به نام الفصوص را برای شاگردانش املا می‌کرد. (مقری، نفع الطیب، ۷۸/۳)

المنصور علاوه بر مساجد اندلس، به عمران و بازسازی و نوسازی مساجد در نواحی دیگر توجه داشت چنان که به دستور او در مسجد قرویین فاس مناره‌ای ساختند. (ابن ابی زرع، ۵۹) هم‌چنین بنای پل بر روی رودخانه‌ها و بازسازی و اصلاح راه‌ها و جاده‌ها از دیگر اقدام‌های عمرانی زمان او به‌شمار می‌رود. (ابن عذاری، ۲۸۸/۲؛ تلمسانی، ۴۰۹/۱)

اقدام‌های فرهنگی: دوران حکومت بنی عامر بیشتر در نبردهای با مسیحیان که بالغ بر ۵۰ جنگ بود سپری شد (آیتی، ۹۷؛ امیر علی، ۴۹۸) این نبردها دولت را از پرداختن به امور فرهنگی و آموزشی باز می‌داشت از این رو حرکت فرهنگی که با اقدام‌های گسترده‌ی حکم المستنصر اموی شروع شده بود تا حدی متوقف گردید با این حال فعالیت‌های مذکور به طور کامل تعطیل نشد. آن چه اتفاق افتاد رکود و توقف روند رو به رشد فعالیت‌های فرهنگی و علمی بود و در واقع نظام آموزشی همان ترکیب دوره‌ی پیشین را حفظ کرد بدون آن که تحوّل جدیدی رخ دهد.

توجه به شعر و ادب از ویژگی‌های این دوره است که ابن ابی عامر را نیز به خود جذب کرد و با وجود گرفتاری‌های سیاسی فراوان به علم و ادب توجه نشان می‌داد. او از شیفتگان ادب بود و کسانی را که از آن بهره داشتند یا به آن منسوب بودند گرامی می‌داشت و اکرام می‌کرد. یکی از اقدام‌های او در این زمینه برپایی مجالس ادبی و مناظره در کاخ خود بود که هر هفته اهل علم و ادب در دربار جمع می‌شدند و به بحث و گفتگو می‌پرداختند. (حمیدی، ۱۳۱/۱ و ۳۰۱ و ۳۷۳؛ ضبی، ۱۵۳/۱)

علاقه‌مندی ابن ابی عامر، سبب شد که همانند تمام بزرگان به آموزش فرزندان‌ش اهمیت فراوانی نشان دهد و برای تعلیم و تأدیب آن‌ها دو تن از بزرگان دولت‌ش را انتخاب کند که از عالمان ممتاز و دارای خصلت‌ها و منش نیک بودند (مقری، نفع الطیب، ۱۰۴/۳)

با این حال، روحیه‌ی ابن ابی عامر، جلوی تعصّب مذهبی او نمی‌گرفت و چنان که پیداست او نیز تحت‌تأثیر بزرگان مذهبی زمان خود قرار داشت که البته این امر می‌تواند منشای سیاسی داشته باشد یعنی او برای بقای حکومت خود نیاز به چنین روشی داشت. نمونه‌ای از آن اقدام او در پاک‌سازی کتابخانه‌ی بزرگ قرطبه بود. به فرمان او شماری از کتاب‌های کتابخانه حکم المستنصر را نابود کردند و سوزانیدند. ظاهراً المنصور در ابتدای کار از مشوقان علوم فلسفی بود و زمانی که از طرف فقیهان به دوستداری فلاسفه متهم شد برای جلب نظر ایشان دستور داد تا کتاب‌هایی که بر خلاف مذهب اهل سنت است بسوزانند. (دورانت، ۲۸۶/۱۳) هم‌چنین در زمان وی و به فرمان او شماری از فلاسفه مانند ابوجعفر ذهبی، ابوعبدالله قاضی بجانیه و عده‌ی دیگری نفی بلدش شدند. (زیدان، ۶۰۳) این بدان دلیل بود که مردم اندلس به سبب نفوذ فراوان فقیهان مالکی دیدگاه کاملاً منفی نسبت به فلسفه داشتند و از علوم غیر دینی فقط به پزشکی و حساب به جهت منافع آن در زندگی اجتماعی توجه می‌کردند. (الاوسی، ۶۱) مردم بر ضد فلسفه و هواخواهان آن قیام می‌کردند و هر کس تمایلی به فلسفه داشت، زندیق خوانده می‌شد و خودش هم تحت نظر قرار می‌گرفت و با کوچک‌ترین لغزشی سنگسار می‌شد و یا زنده در آتش سوزانده می‌شد. (زیدان، ۶۰۳)

المنصور را به عدل و انصاف ستوده‌اند و گفته شده مردم او را ناصرالحق می‌خواندند و از او دادخواهی می‌کردند. (ابن عذاری، ۲۸۹/۲؛ تلمسانی، ۴۱۲/۱) به گمان می‌رسد که او برای جلب نظر مردم از اقدام‌های عوام‌فریبانه نیز بهره می‌برد چنان که گفته شده قرآنی را که به دست خود نوشته بود همواره پیشاپیش سپاهش حمل می‌کرد (ابن عذاری، ۲۸۸/۲) اقدام او در نابود کردن کتاب‌های فلسفی (ابن عذاری، ۱۳۵/۲؛ عنان، تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ۵۷۷/۱) و نیز برگزاری مجالس ادبی و مناظره (الضبی، ۱۱۶) را نیز می‌توان در همین زمینه به‌شمار آورد.

۲- المظفر عبدالملک بن محمد ابی عامر

در سال ۳۸۱ هجری، المنصور پسر خود عبدالملک را که هفده سال داشت به جانشینی خود تعیین کرد و عنوان حجابت را به او داد. پس از مرگ المنصور، خلیفه هشام المؤید رسماً او را به عنوان حاجب خود معرفی کرد و لقب المظفر سیف الدوله به او داد. او را به داشتن اخلاق پسندیده، عدالت، انصاف و دین‌داری توصیف کرده‌اند که از مظلومان دستگیری و به حال زندانیان رسیدگی می‌کرد و اعمال نیکش موجب علاقه‌مندی مردم به وی شده بود. (ابن بسام، ۵۹/۱؛ ابن عذاری، ۳/۳؛ ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۹۸) عبدالملک همانند پدرش بربرها را در اداره امور مملکت و در سپاه به کار گرفت و صقلیبیان را از این امور دور ساخت که شاید همین امر، بر محبوبیت همگانی او افزود زیرا صقلیبیان عناصری بیگانه و خارجی به شمار می‌رفتند. او همچنین از اعمال فشار بر خلیفه هشام کاست و شاید به همین سبب بود که هشام پسر او ابو عامر محمد را به مقام ذوالوزارتین گمارد. (ابن بسام، ۶۲/۱؛ سالم، ۳۳۸؛ ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۱۰۲) عبدالملک در آغاز کار با شورش‌های مواجه شد که آرام ساختن آن‌ها مدتی او را گرفتار کرد. نخستین شورش به دست صقلیبیان برپا شد که به سبب برکناری از کارهای اداری ناراضی شده بودند. پس از چندی عیسی بن سعید یحصبی که عبدالملک او را به وزارت گمارده بود درصدد تغییر خلافت برآمد. او قصد داشت هشام المؤید را از خلافت خلع و عبدالملک را برکنار کند و هشام بن عبدالجبار- نواده‌ی عبدالرحمن الناصر- را بر مسند خلافت بنشانند. ولی عبدالملک با آگاهی از این توطئه وی را دستگیر و اعدام کرد. (ابن بسام، ۳۵/۱؛ ابن عذاری، ۲۵/۳)

عبدالملک نبردهای با مسیحیان را مانند پدرش ادامه داد و در دوره‌ی حکمرانی خود پنج نبرد بزرگ با مسیحیان شمال و شمال شرق داشت. اولین درگیری او با مسیحیان در سال نخست حکومتش بود که در این سال پادشاهان مسیحی برای بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته خود متحد شدند. اگر چه شانجه، پادشاه جلیقیه با حکمران مسلمان مدینه السالم صلح کرد ولی کنت برشلونه^۱ به سرزمین‌های مسلمانان حمله آورد. عبدالملک سپاه او را عقب راند و برخی از دژهای برشلونه را تصرف کرد و امیر آن

^۱ -barcelona

را به پذیرش مصالحه واداشت. (ابن بسام، ۶۴/۱؛ سالم، ۳۳۹؛ ابن عذاری، ۵/۳؛ ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۸۷) از رویدادهای خوشایند برای عبدالملک اختلافات میان امرای مسیحی شمال بود که نه تنها اتحاد آنان علیه مسلمانان را ممکن نمی‌ساخت بلکه زمینه را برای مداخله عبدالملک در امور داخلی آن‌ها فراهم می‌کرد برای نمونه در سال ۳۹۴ق/۱۰۰۴م، پادشاهان قشتاله و جلیقیه به سبب اختلاف در حاکمیت بر لیون برای داوری و قضاوت نزد عبدالملک آمدند و با وساطت او مصالحه کردند. به همین گونه یک سال پس از آن، عبدالملک با شانجه پادشاه قشتاله پیمان صلحی بست و از وی نبرد با جلیقیان و تسخیر لیون کمک گرفت. شانجه سپاهیان عبدالملک را راهنمایی کرد تا به سمت شمال غرب پیش رفته و شهر سموره را ویران و دژ لیون را محاصره کردند ولی سرانجام بی نتیجه بازگشتند. (ابن عذاری، ۱۰/۳؛ ابن خلدون، ۱۸۱/۴؛ سالم، ۴۰)

چهارمین لشکرکشی عبدالملک به سمت شمال شرقی اندلس بود که در آن شهرهای بنبلونه، سرقسطه^۱ و قلعه شنت یواش^۲ را مورد تهاجم قرار داد. (ابن عذاری، ۱۲/۳؛ سالم، ۳۴۱) این اقدام‌های او بار دیگر مسیحیان شمال را علیه وی متحد ساخت و این بار فرماندهی سپاه متحد را شانجه غرسیه فرناندز^۳، پادشاه قشتاله به عهده داشت. در سال ۳۹۷ هجری، نبردی سخت در قلونیه^۴ میان دو طرف درگرفت که به شکست مسیحیان و انهدام دژ قلونیه انجامید و مسلمانان به مناسبت پیروزی‌شان این جنگ را غزوة النصر نامیدند. (ابن عذاری، ۱۴/۳؛ ابن خلدون، ۱۸۲/۴؛ سالم، ۳۴۱) عبدالملک بار دیگر در سال ۳۹۸، برای نبرد با پادشاه قشتاله به سمت شمال لشکر برد ولی در اثر بیماری ناچار به بازگشت شد و در صفر سال ۳۹۹ هجری در دیر اوملاط^۵ از توابع قرطبه درگذشت. (ابن عذاری، ۲۷/۳؛ مکناسی، ۱۶؛ ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۸۹) برخی مرگ او را در اثر مسمومیت و توطئه‌ای از جانب برادرش عبدالرحمن دانسته‌اند. (ابن ابی زرع، ۱۱۶؛ ابن اثیر، ۲۲۵/۸؛ بروکلیمان، ۳۰۵)

مهم‌ترین اقدام‌های عبدالملک که توجه تاریخ‌نویسان را به خود جلب کرده، نبردهای او با مسیحیان است. ابن خطیب آن‌ها را هفت عدد دانسته و همت او را برای این نبردها

¹ -zaragoza

² -san juan

³ -sancho garcia feanandes

⁴ -calonia

⁵ -guadamelatta

ستوده است. (ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۱۰۳) برخی دیگر اظهار داشته‌اند که حکومت اندلس در زمان او به نهایت عظمت و شکوه خود رسید و مملکت در کمال رفاه و امنیت به سر می‌برد و سراسر خوشی بود. (ابن سعید، ۲۰۸؛ تلمسانی، ۴۲۳/۱)

۳- الناصر عبدالرحمن بن محمد ابي عامر

پس از مرگ عبدالملک، برادرش عبدالرحمن جای او را گرفت. عبدالرحمن فرزند کوچک محمد بن ابي عامر بود و مادرش دختر شانجه^۱ حاکم مسیحی بنبلونه بود و شاید به همین دلیل یا به سبب شباهت ظاهریش به شانجه او را شنجول^۲ می‌خواندند. (ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۱۰۳؛ ابن عذاری، ۳۸/۳؛ سالم، ۳۴۳) برخی نیز افراط در شراب‌خواری و بی‌مبالاتی او را دلیل تشبیه‌اش به شانجه دانسته‌اند. (عنان، ۶۱۷/۱) او در زمان پدرش مقام ذوالوزارتین یافت و اینک با دریافت القاب المامون و ناصرالدوله از جانب خلیفه هشام المؤید منصب حجابت را به دست گرفت. عبدالرحمن مردی مغرور و خودپسند بود و برخلاف پدر و برادرش به خوشگذاری و اسرافکاری تمایل بیشتری داشت. ویژگی‌های اخلاقی او و اقدام‌های سیاسی که ترتیب داد موجب شد دوره‌ی زمام‌داری او بسیار کوتاه گردد. مهم‌ترین اقدام او تلاش برای رسیدن به جانشینی هشام المؤید و رسیدن به خلافت بود. او سیاست پدرش را در محجور نگه داشتن هشام المؤید ادامه داد و چون هشام پسر نداشت او را واداشت تا وی را ولی عهد خود اعلام کند و عهدنامه‌ای به این مضمون نوشت و به ولایت‌ها فرستاد. (ابن عذاری، ۴۲/۳؛ ابن خلدون، ۱۹۰/۴؛ تلمسانی، ۴۲۴/۱) این عمل او خشم امویان و موالیانشان را برانگیخت به گونه‌ای که در جمادی الاولی سال ۳۹۹ هجری که عبدالرحمن به قصد جنگ از قرطبه خارج شده بود شورش کرده و محمد بن هشام بن عبدالجبار- نواده عبدالرحمن الناصر- را با لقب المهدی به خلافت برداشتند. عبدالرحمن به سوی قرطبه بازگشت ولی سپاهیان از گرد او پراکنده شدند و خود او به دست نیروهای شورشی دستگیر شد. عبدالرحمن اظهار پشیمانی کرد و اعلام داشت که به مقام حجابت بسنده کند ولی شورشیان او را

¹ -sancho garcia abarca

² -sanchueld

پیش از رسیدن به قرطبه در رجب ۳۹۹ هجری به قتل رساندند. (ابن عذاری، ۷۰/۳؛ ضبی، ۲۱؛ تلمسانی، ۴۲۶/۱)

با مرگ عبدالرحمن شنجول، سلطه‌ی عامریان بر منصب حجابت اندلس پس از سی و اندی سال پایان یافت.

عامریان در امارت‌های کوچک

با فروپاشی حکومت امویان در اندلس، امیران و استانداران ایالت‌های مختلف (که تعداد آن‌ها به بیست و چهار ایالت می‌رسید) هر یک اعلام استقلال کردند و در قلمروی حکمرانی خود حکومتی مستقل به‌وجود آوردند. در این وضعیت سیاسی که به ملوک الطوائفی معروف است امرای مذکور همواره برای دستیابی به قدرت و قلمروی بیشتر و گسترده‌تر در نبرد با یکدیگر به سر می‌بردند و در نهایت نیز امارت‌های کوچک‌تر و ضعیف‌تر در امارت‌های بزرگ‌تر و قوی‌تر ادغام شدند. در همین زمان برخی از بازماندگان خاندان عامری از این فرصت استفاده کرده و امارت‌هایی را بنیان نهادند که بیشتر از همان امارت‌های کوچک و ضعیف و با همان سرنوشت مذکور بودند که در زیر از این امارت‌ها یاد می‌شود:

۱- امارت بلنسیه^۱

پس از کشته شدن عبدالرحمن شنجول دو فرزند پسر از این خاندان زنده بودند یکی ابوالعزیز پسر عبدالرحمن شنجول و دیگری محمد پسر عبدالملک المظفر که هر دو در سن کودکی به سر می‌بردند. ابوالعزیز که به هنگام مرگ پدر دو ساله بود تا جوانی در قرطبه بود و سپس به سرقسطه نزد منذر تجیبی - از امرای محلی - رفت و در پناه به زندگی ادامه داد. (ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۱۹۳؛ ارسلان، الحلال السننسیه، ۵۱/۳) در ۴۱۱ هجری او به شاطبه^۲ رفت و موالیان عامری گرد او جمع شدند و با او پیمان بستند اما این پیمان دوام نیافت و ابوالعزیز در پی شورش موالیانش به بلنسیه گریخت. (ابن خلدون، ۲۰۸/۴)

بلنسیه در اختیار یکی از کارگزاران قدیم بنی‌عمر به نام مجاهد بود که از زمان حجابت

^۱ -valencia

^۲ -jativa

عامریان در قرطبه بر این شهر امارت داشت و توانسته بود بر ناراضیان این شهر و شورش‌های آن‌ها غلبه کند و حکمرانی خود را ادامه دهد. با خبر رسیدن عبدالعزیز به بلنسیه هم‌پیمانان بنی‌عامر بار دیگر بر مجاهد شورید و با بر کنار کردن او، عبدالعزیز را به امارت برداشتند. (ابن عذاری، ۳۰۲/۳؛ ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۱۹۵) عبدالعزیز در بلنسیه خود را حاجب نامید و به المنصور ملقب شد. او با امیر ادیسی قرطبه قاسم بن حمود رابطه‌ای حسنه برقرار کرد و از جانب او الموتمن و ذوالسابقین دریافت کرد. (ارسلان، الحلل السندسیه، ۵۲/۳)

عبدالعزیز از این پس درصد گسترش حوزه‌ی حکمرانی خود برآمد. او در سال ۴۲۹ هجری، شهرهای المریه^۱ و مرسیه^۲ را تحت امر خود درآورد و حاکم شهر المریه- زهیر الفتی- را به قتل رساند. او همچنین تلاش کرد شهر دانیه^۳ را - که اینک تحت فرمان مجاهد عامری بود- به قلمروی خود اضافه کند اما نه تنها در این کار موفق نشد بلکه امیر جدید المریه نیز با نافرمانی از وی اعلام استقلال کرد و امارت نوظهور بنی تجیب را بنیان نهاد. (العذری، ۸۴؛ ابن خلدون، ۲۰۸/۴؛ ابن اثیر، ۲۸۹/۹؛ ابن سعید، ۳۰۰/۲) عبدالعزیز عامری در سال ۴۵۲ پس از حدود چهل سال امارت بر بلنسیه درگذشت. (ابن عذاری، ۳۰۲/۳؛ ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۱۹۵)

جانشین عبدالعزیز عامری در امارت بلنسیه، پسر او عبدالملک المظفر نظام الدوله بود که ابن اثیر نام او را محمد نوشته است. (الکامل، ۲۸۹/۹) عبدالملک جوان و مردی بی کفایت بود که اوقات خود را به خوش‌گذرانی سپری می‌کرد و از اخلاق پسندیده و دینداری و مروت بهره‌ای اندک داشت. از این رو امور مملکتی به دست ابوبکر بن عبدالعزیز وزیر اداره می‌شد. (ابن عذاری، ۳۰۳/۳؛ ابن سعید، ۳۰۱/۲) بلنسیه که از شهرهای غربی اندلس و نزدیک به سرزمین‌های مسیحیان بود همواره در معرض یورش‌های آنان قرار داشت و امرای مسلمان اندلس برای حفظ این شهر نبردهای پیاپی با مسیحیان داشتند. اما بی کفایتی عبدالملک عامری وی را در حفظ این شهر ناتوان نمود چنان که از مأمون بن ذی النون حاکم بطلیوس کمک خواست. امیر بطلیوس^۴ که بر اساس

^۱ -almeria

^۲ -mursia

^۳ -denia

^۴ -badayus

خصلت ملوک الطوائف، به شهرها و ایالت‌های همجوار خود چشم دوخته بود از این پیشنهاد استقبال کرد و در ۴۵۷ هجری به بلنسیه آمد ولی عبدالملک را از امارت خلع کرد و بلنسیه را تحت امر خود درآورد. (ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۱۹۵)

به این ترتیب برای مدتی امارت عامریان بر بلنسیه برچیده شد تا در سال ۴۶۸، فرد دیگری از این خاندان دوباره امارت عامریان در این شهر را تجدید کرد. ابوبکر محمد بن عبدالعزیز که مدتی در المریه حکمرانی کرد در ۴۶۸ هجری بر القادر امیر بنی ذی النون که به جای پدر بزرگش المأمون از ۴۶۷ هجری، حکومت بلنسیه را در دست داشت شورید و امارت بلنسیه را به دست گرفت. او برای مقابله با امیران بنی ذی النون با احمد بن موتمن بن هود حاکم سرقسطه^۱ پیمان دوستی و اتحاد برقرار کرد. ابوبکر عامری مدت ده سال فرمانروایی کرد و به گفته‌ی تاریخ‌نویسان، عمل ناپسندی در این مدت از او ظاهر نشد. (ابن عذاری، ۴۳/۳؛ ابن خلدون، ۲۰۸/۴)

ابوبکر عامری پسرش ابو عمرو عثمان معروف به قاضی را جانشین خود کرد اما امارت ابوعمرو قاضی دیری نپایید و چند ماه پس از آغاز آن در ۴۷۸ هجری، القادر امیر بنی ذوالنون به بلنسیه حمله برد و به امارت نه ماهه ابوعمرو و حکومت بنی‌عمر در بلنسیه خاتمه داد. (ابن عذاری، ۳۰۴/۳)

۲- امارت المریه^۲

خیران الفتی رئیس صقلیبیان بنی‌عمر در قرطبه، پس از درگیری با بربرها در آشوب قرطبه به شرق گریخت و در تدمیر نیرویی فراهم ساخت و در سال ۴۰۳ هجری بر اوریوله و در سال ۴۰۵ هجری بر المریه و سپس مرسیه و جیان^۳ استیلا یافت. (العذری، ۱۶ و ۸۲؛ ابن خطیب، اعمال الاعلام، ۲۱۱؛ ابن خلدون، ۲۰۸/۴؛ تلمسانی، ۴۸۵/۱) او ابتدا با عبدالعزیز المنصور حاکم بلنسیه بیعت کرد ولی بر او شورید و امارت مستقلی به مرکزیت المریه برپا کرد. (ابن خلدون، ۲۰۸/۴؛ العذری، ۸۳؛ ابن خطیب، ۲۱۱) او قلمرواش را تا شاطبه و حوالی قرطبه گسترش داد (العذری، ۸۴؛ ابن اثیر، ۲۹۱/۹) علی بن مجاهد و حاکم دانیه و پسر عموهایش در جزایر شرقی سیادت او را پذیرفتند (اشباخ، ۴۲) زهیر روابط خوبی با

^۱ -zaragoza

^۲ -almeria

^۳ -jaen

عبدالعزیز المنصور عامری در بلنسیه برقرار و شاطبه را به وی واگذار کرد و اقدام‌های عمرانی در قلمرو خود انجام داد. (العذری، ۸۳) وی در سال ۴۲۹ هجری در درگیری با حاکم غرناطه^۱ بادیس بن حبوس کشته شد و قلمرواش ضمیمه بلنسیه گردید. (ابن خطیب، الاحاطه، ۵۲۷/۱؛ ابن سعید، ۱۹۵؛ ابن عذاری، ۲۹۳/۳)

۳- امارت دانیه^۲ و جزایر شرقی

ابوالجیش مجاهد بن عبدالله الموفق مولای عبدالرحمن شنجول پس از نابودی قدرت عامریان در قرطبه و تلاش برای به خلافت نشانیدن عبدالرحمن المرتضی به شرق اندلس رفت و بر جزایر شرقی استیلا بیافت. او سپس در سال ۴۰۷ هجری به سردانیه^۳ حمله و بیشتر دژهای رومیان را تصرف کرد ولی ناچار به بازگشت شد. (حمیدی، ۵۶۴/۲) او در ۴۰۸ بر دانیه دست یافت (احمد سلیمان، ۳۲) و بعد از آن طرطوشه^۴ را گرفت. زمانی که زهیر الفتی حاکم المریه از دنیا رفت قلمرو او یعنی المریه و اوریوله و نواحی دیگر به قلمرو مجاهد افزوده شد. (العذری، ۱۶) مجاهد در سال ۴۳۲ هجری درگذشت و مدتی معن بن صمادح تجیبی از طرف عبدالعزیز المنصور عامری بر دانیه حکومت کرد تا در سال ۴۳۶ هجری، پسر مجاهد به نام علی اقبال الدوله حکومت را به دست گرفت (ابن سعید، ۴۱۹؛ زامباور، ۱۹۴) در سال ۴۶۸ هجری، المقتدر احمد بن هود- امیر سرقسطه- به امارت اقبال الدوله خاتمه داد. (العذری، ۱۶؛ ابن سعید، ۴۲۰)

۴- امارت طرطوشه

در سال ۴۳۳ هجری، سیف الدوله مقاتل از موالیان بنی عامر طرطوشه را از المقتدر احمد بن هود- امیر سرقسطه- پس گرفت و تا سال ۴۵۵ هجری بر آن حکومت کرد. پس از او یعلی عامری امارت را به دست گرفت اما امارت او طولی نکشید و شخصی به نام نبیل جای او را گرفت. او در سال ۴۵۳ هجری، دوباره طرطوشه را به المقتدر بن هود واگذار کرد. (ارسلان، الحلل السننسیه، ۱۳/۳؛ زامباور، ۹۱)

1 - granada

2 - denia

3 - sardenia

4 - tortosa

اقدام‌های فرهنگی امرای عامری

چنان که پیشتر اشاره شد ابن ابی‌عمر به اقدام‌های فرهنگی و عمرانی چندی دست یازید و به همین ترتیب امرای عامری در دیگر شهرها نیز تلاش خود را برای توسعه‌ی فرهنگ و دانش به کار گرفتند. این اطلاعات، بیشتر به امارت عامریان در شهر دانیه و شخص مجاهد عامری معطوف است.

مجاهد عامری (۴۰۸-۴۳۲ق) - از موالی عامریان و امیر شهر دانیه- توجه ویژه‌ای به علوم و فنون قرآنی داشت. او این علوم را از مولایش المنصور فرا گرفته بود و خود از قاریان بزرگ و عالمان در این رشته به شمار می‌رفت. از این رو دانشمندان این رشته علمی را در شهر دانیه گرد آورد و این شهر به یک مرکز علمی مهم بدل ساخت. (رک، ابن خلدون، مقدمه، ۳۶۵؛ الدانی، ۱۰ مقدمه) از شخصیت‌های برجسته علوم قرآنی که در این دوره در شهر دانیه به سر می‌برد و فعالیت علمی داشت ابوعمرو دانی است. او استاد بزرگ علوم قرآنی بود و شاگردان بسیاری را تربیت نمود و کتاب‌های بسیاری نوشت که معروف‌ترین آن‌ها المحکم فی نقط المصاحف درباره‌ی شیوه‌ی علامت‌گذاری و نقطه‌گذاری قرآن‌ها است. (رک، الدانی، المحکم فی نقط المصاحف)

دربار مجاهد عامری نیز در شهر دانیه محل تشکیل جلسه‌های علمی و ادبی بود که بزرگانی چون ابوعمرو دانی و المقری و ابن عبد البر و ابن سیده در آن شرکت می‌کردند. هم‌چنین نویسندگانی داشت که به نگارش قرآن و متون علمی مبادرت می‌کردند. (ابن الخطیب، اعمال الاعلام، ۲۱۸) مجاهد عامری عالمان و دانشمندان را به شهر و دربار خود فرا می‌خواند و آنان را مورد تشویق قرا می‌داد چنان که برای ابوغالب لغوی هزار دینار به همراه اسب و زین و یراق فرستاد و از او خواست تا کتابش را به نام وی بنگارد اما ابوغالب نپذیرفت و در جواب او گفت که این کتاب را برای بهره‌مندی مردم و جاودان شدن نام خود نوشته و با آوردن نام دیگران این جاودانگی نصیب آن‌ها خواهد شد. مجاهد از این سخن او خرسند شد و هدایای بیشتری برای وی فرستاد. (مقری، نفع الطیب، ۱۹۰/۳)

مجاهد عامری در دانیه آن قدر کتاب جمع کرده بود که هیچ کس از معاصرانش در این زمینه به پای وی نمی‌رسید (ابن الخطیب، اعمال الاعلام، ۲۱۸) کالمت از وزیری در شهر

المریه صحبت می‌کند که کتابخانه‌ی بزرگ او چهار صد هزار جلد کتاب داشت شاید این کتاب‌خانه، همان کتاب‌خانه‌ی مجاهد عامری باشد. (تاریخ اسپانیا، ۱۲۱)

با پایان یافتن دوره‌ی ملوک الطوائفی و حاکمیت مرابطان- امیران مغرب و افریقیه- بر اندلس، خاندان عامری و موالیانشان نیز از صحنه‌ی سیاسی این سرزمین محو شدند و پس از این در رویدادهای تاریخ اندلس نشانی از ایشان نمی‌یابیم.

نتیجه‌گیری

بنی عامر خاندانی مقتدر و تأثیرگذار در سیر تحولات سیاسی و فرهنگی اندلس بودند که از مراتب پایین اجتماعی خود را به مقام‌های بالا رسانده و منشای اثرهای مختلفی بودند. بی‌شک مهم‌ترین فرد در این خاندان محمد بن ابی عامر است که بنیان‌گذار اقتدار این خانواده به‌شمار می‌رود و در مدت حدود سی سال فعالیت سیاسی اقدام‌های متفاوتی را به انجام رساند. نگاهی گذرا به زندگانی و عملکرد او، این امر را در ذهن تداعی می‌کند که وی فردی جاه‌طلب، فرصت‌جو و مستبد بود که اقدام‌های مختلفی در زمینه‌ی همین خصلت‌ها قرار داشت و هم‌چنان که از سخن برخی تاریخ‌نگاران نیز بر می‌آید حتی اقدام‌های جهادی و فعالیت‌های فرهنگی او در جهت جلب توجه مردم و توجیه زمام‌داری‌اش بود. شاید به همین سبب بود که بسیاری از اقدام‌های وی پس از مرگش به زودی به نابودی گرایید و تداوم نیافت. فرزندان او اگرچه تلاش کردند سنت‌های پدر را حفظ کنند ولی توفیقی در این راه به دست نیاوردند که این امر معلول اختلاف‌های داخلی و نیز برخی افراط‌ها در امور سیاسی بود. سقوط عامریان از اقتدار مطلق در قرطبه اگر چه به بازگشت امویان به قدرت منجر شد ولی بازماندگان عامری توانستند تا مدتی در عصر ملوک الطوائفی در برخی نواحی و شهرها به حیات سیاسی خود ادامه دهند و این در حالی بود که آنان در زمره‌ی امرای مقتدر و دارای نفوذ فراوان محسوب نمی‌شدند و به همین سبب پس از اندک زمانی به دست امیران قدرت‌مندتر از میان برداشته شدند.

در میان امرای عامری، مجاهد عامری از همه مشهورتر است و در منابع تاریخی نیز از وی و اقدام‌هایش سخن بیشتری به میان آمده است. او که سرگذشتی مشابه مولای خود محمد بن ابی عامر داشت تلاش کرد در مدت نسبتاً طولانی زمام‌داری‌اش اقدام‌های

فرهنگی را به ثمر برساند و از این رهگذر شهرتی برای خود فراهم کرد. درباره‌ی دیگر امیران عامری، بیشتر اطلاعات تاریخی موجود به موضوع‌های سیاسی و درگیری‌ها و رویارویی‌های آنان با رقیبان سیاسی‌شان باز می‌گردد و در کتاب‌های تاریخی از فعالیت‌های فرهنگی آنان سخنی نیامده است.

فهرست منابع و مآخذ:

۱. آیتی، محمد ابراهیم، **آندلس**، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶
۲. ابن ابار قضاعی، محمد بن عبدالله، **التکمله لکتاب الصله**، مکتبه الاندلسیه، بیروت، ۱۹۸۹م.
۳. _____، _____، **الحله السیراء**، دارالمعارف، قاهره، ۱۹۸۵م.
۴. ابن ابی دینار قیروانی، محمد بن ابی القاسم، **المونس فی اخبار افریقیه و تونس**، تحقیق محمد شحام، المکتبه العتیقه، تونس، بی تا.
۵. ابن ابی زرع فاسی، علی، **الانیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس**، دار الکاتب العربی، قاهره، ۱۹۶۷م.
۶. ابن اثیر، عزالدین علی، **الکامل فی التاریخ**، بیروت، بی تا.
۷. ابن بسام، **الذخیره فی محاسن اهل الجزیره**، وزراه الثقافه و الارشاد القومیه، دمشق، ۱۹۷۸م.
۸. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، **جمهره انساب العرب**، دارالمعارف، الطبعة الرابعه.
۹. ابن خطیب السلمانی، لسان الدین، **الاحاطه فی اخبار غرناطه**، تحقیق محمد عبدالله عنان، دارالمعارف، مصر، بی تا.
۱۰. _____، _____، **اعمال الاعلام**، تحقیق لفی پروونسال، دارالمکشفوف، بیروت، ۱۹۵۶.
۱۱. ابن خلدون، ابی زکریا یحیی، **بغیه الرواد فی ذکر الملوک من بنی عبدالواد**، تحقیق عبدالحمید حاجیات، مکتبه الوطنیه، الجزایر، ۱۹۵۰م.
۱۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، **تاریخ ابن خلدون**، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷.
۱۳. ابن سعید اندلسی، **المغرب فی حلی المغرب**، تحقیق شوقی ضیف، دارالمعارف، مصر، ۱۹۵۳.
۱۴. ابن عذاری مراکش، **البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب**، تحقیق پروونسال، دارالثقافه، بیروت، بی تا.

١٥. ارسلان، شکیب، **الحلل السندسیه فی الاخبار و الآثار الاندلسیه**، دار مکتبه الحیاه، بیروت، ١٥٥ق.
١٦. اشباخ، یوسف، **تاریخ الاندلس**، ترجمه و تحقیق محمد عبدالله عنان، مؤسسه الخانجی، قاهره، الطبعة الثانيه.
١٧. امیر علی، **مختصر تاریخ العرب**، ترجمه عقیف بعلبکی، دارالعلم للملایین، بیروت، ١٩٦١.
١٨. بروکلیمان، کارل، **تاریخ الشعوب الاسلامیه**، ترجمه نبیه امین، دارالعلم للملایین، بیروت، ١٩٧٤.
١٩. البکری، ابوعبید، **المسالك و الممالک**، الدار العربیه لکتاب، بیروت، ١٩٩٢.
٢٠. تلمسانی، احمد بن محمد، **نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب**، تحقیق احسان عباس، دارصادر، بیروت، ١٤٠٨.
٢١. حمیدی، **جذوه المقتبس فی تاریخ علماء الاندلس**، تحقیق ابراهیم الآبیاری، مکتبه الاندلسیه، ١٤١٠.
٢٢. حمیری، محمد بن عبدالله، **صفه جزیره الاندلس**، تحقیق لفی پروونسال، لجنه التالیف و الترجمه و النشر، قاهره، ١٩٣٧م.
٢٣. الدانی، ابوعمر، **المحکم فی نقط القران**، دارالفکر، دمشق، ١٩٩٧.
٢٤. دورانت، ویل، **قصه الخصاره**، ترجمه محمد بدران، دارالجمیل، بیروت، ١٩٨٨/١٤٠٨.
٢٥. زاماور، **نسبنامه خلفا و شهاریاران**، ترجمه محمدجواد مشکور تهران خیام ٢٥٣٦.
٢٦. زیدان، جرج، **تاریخ تمدن الاسلامی**، دارالمکتبه الحیاه، بیوت، بی تا.
٢٧. سالم، عبدالعزیز، **تاریخ المسلمین و آثارهم فی الاندلس**، مؤسسه شباب الجامعه، اسکندریه، بی تا.
٢٨. السلاوی، احمد بن خالد، **الاستقصاء لخبار دول المغرب الاقصی**، دار الکتب، قاهره، ١٩٥٤.
٢٩. الضیی، احمد بن یحیی، **بغیه الملتمس فی تاریخ رجال اهل الاندلس**، دارالکاتب العربی، قاهره، ١٩٦٧.
٣٠. العذری، احمد بن عمر، **ترصیع الاخبار و تنویع الآثار والبستان فی غرایب البلدان**، تحقیق عبدالعزیز اهوانی، معهد الدراسات الاسلامیه، مادرید، ١٩٦٥.
٣١. عنان، محمد عبدالله، **تاریخ دولت اسلامی در اندلس**، ترجمه ی عبدالمحمد آیتی، انتشارات کیهان، ١٣٦٦.
٣٢. _____ ، _____ ، **دول الطوائف منذ قیامها حتی الفتح المرابطی**، مطبعه لجنه التالیف و الترجمه و النشر، قاهره، ١٩٦٠/١٣٨٠.
٣٣. _____ ، _____ ، **الآثار الاندلسیه الباقیه فی اسبانيا و البرتغال**، مؤسسه الخانجی، القاهره، ١٩٦١.

۳۴. فتح بن خاقان، مطمح الانفس و مسرح التانس ملح اهل الاندلس، قسطنطنیه، ۱۳۰۲ق.
۳۵. کالمت، تاریخ اسپانیا، ترجمه‌ی امیر معزی، چاپ آشنا، تهران، ۱۳۶۸
۳۶. مراکشی، عبدالواحد، المعجب فی تلخیص اخبار المغرب، مطبعه الاستقامه، قاهره، ۱۹۴۹.
۳۷. المکناسی، محمد بن عثمان، الاکسیر فی فکاک الاسیر، مرکز الجامعی للبحث العلمی، رباط، ۱۹۶۵.
۳۸. مونس، حسین، رحله الاندلس، شرکه العربیه للطباعه و النشر، قاهره، ۱۹۶۳.
۳۹. نباهی مالقی، ابوالحسن بن عبدالله، تاریخ قضاہ الاندلس، دار الآفاق الجدیده، بیروت، بی تا.
۴۰. وات، موننگمری، اسپانیای اسلامی، ترجمه‌ی محمد علی طالقانی، بنگاه ترجمه‌ی و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹ش.

